

چرا سینماگران قدیمی از «قضاوت» شدن هراس دارند؟

روز گذشته فیلم خائن کشی آخرین ساخته مسعود کیمیایی در خانه جشنواره برای اهالی رسانه و منتقدین به نمایش درآمد و دوباره موضوع کنار کشیدن او از بخش مسابقه داغ شد. فارغ از هر دلیلی که کیمیایی برای کنار کشیدن از مسابقه سودای سیمیرغ و «قضاوت شدن» مطرح کرده یا نکرده، این اقدام او، فراتر از واکنش‌های داغ صورت گرفتن له شهاب حسینی و علیه کیمیایی‌ها (و بالعکس)، نمود یک مشکل و معضل ریشه‌دار نه چندان پرداخته شده درباره حلقه‌ای از فیلمسازان پیش‌کسوت است نزدیک 4 دهه اخیر، معمولا تعریف شنیده‌اند و «استاد» خطاب شده‌اند. به نظر می‌رسد که شماری از فیلمسازان ایرانی که همگی کمابیش از یک نسل هستند و در یک مقطع تاریخی مطرح و تثبیت شدند، در نقطه‌ای از سیرکاری خود به نوعی «خودبسندگی» رسیده‌اند. به این معنی که به تکرار مکررات افتادند و همان حرف‌های پیش‌گفته را بازتولید می‌کردند و می‌کنند. این نسل از سینماگران، به لحاظ وجودی و در هویت فرهنگی و اجتماعی برساخته‌ی خود، به شدت وابسته به نشریات سینمایی وقت و طیفی از سینمای نویسان هم‌نسل بوده‌اند. استاد مسعود کیمیایی، مصداق بارز در جازدن است که خود محصول همان «خودبسندگی» است. دنیای سینمایی آقای کیمیایی (که این قدر خوش اقبال است که هنوز برای ساختن فیلم در این دنیای فانتزی ذهنی، تهیه‌کننده پیدا کند)، از فرط تکرار المان‌ها و عناصر سازنده، ناخواسته خنده‌دار و کمدی شده است. ظاهرا مسعود کیمیایی عزیز سال‌هاست که فیلم جدید نمی‌بیند و کتاب جدید نمی‌خواند، و گرنه چطور ممکن است که انسانی که ذهنی پویا و تغذیه شونده دارد، در سال ۱۳۹۸ فیلمی بسازد که هنوز در آن آدم‌ها با بستن دست به گاری، استخوان در رفتگی جا می‌اندازند و برای ترک اعتیاد به هر روئین از آه‌نگ «دش‌دش‌دش» (دش‌دش‌دش) جلال همتی استفاده می‌کنند و زنان چادر به کمر بسته از داخل جوراب سیگار زرد می‌آورند و حرف‌های «به زعم کیمیایی» («فرسفی») و «عرفونی» می‌زنند. در دنیای واقعی، در کنار همین تئاتر شهر خودمان در مرکز پایتخت، وقتی تماشاگران تئاتر در صف ورود هستند، لات‌ها با قمه یک متری به جان هم می‌افتند و خونین و مالین می‌کنند، اما آدم‌های کیمیایی در «خون شد»، با چاقو و ضامن دار اندازه دو بند انگشت دمار از روزگار شاگرد نانوای گردن کلف درمی‌آورند.



خنده‌دار بودن این صحنه دقیقا یادآور سکانسی در فیلم «تجارت» است که فرامرز قریبیان میان سال (که مثلا نویسنده است)، می‌رود در برلین چاقو ضامن درمی‌آورد. از این سکانس‌های روزگار دو جوان قوی‌هیکل و نژادپرست آلمانی درمی‌آورد. از این سکانس‌های تکرارشونده در آثار کیمیایی تا بخواهید وجود دارد و از همین رو، به نظر می‌رسد که از جایی به بعد، کیمیایی درباره فیلم‌های گذشته خود فیلم می‌سازد! دل‌مشغولی استاد کیمیایی عزیز با برخی عناصر مشخص چون مطبوعات دهه ۳۰ و ۴۰، گنگسترهای بارانی‌پوش با کلاه شاپو، گیتار و آوازه‌خوانی که در کافه می‌خواند، رفاقت، خیانت رفیق، زندانی شدن ناحق آرتیست اول، آرتیست اول با صورت خونی، دختری هروئینی که سه روزه ترک می‌کند، برخی تصنیف‌های قدیمی چون «سنگ قبر آرزوها»، گفتگو نویسی به سبک من درآوردی «ابراهیم گلستان»، وار، گعده‌های روشنفکری دهه‌های سی و چهل و چند عنصر دیگر، چنان فیلمساز پیش‌کسوت ما را به خود مشغول داشته که حتی اگر بخواهد درباره موضوع روزی چون «فساد اقتصادی» هم فیلم بسازد، باز زیر «خاطره بازی» استاد با عناصر پیش‌گفته دفن می‌شود. همه این توضیحات، به این معنی نیست که کیمیایی و بزرگان هم‌نسل او، فیلم خوب نساخته‌اند. «سرب» و «دندان مار» فیلم‌های خوبی هستند و حتی «ردپای گرگ» با لحاظ این که همان عناصر مورد علاقه کیمیایی را در قالب‌هایی به یادماندنی تصویر کرده (مثلا سکانسی که رضا با تابوت دوستش بالای بنز قدیمی در بیابان می‌رود و آسمان با حالتی خاکستری و رعب‌آور در پس‌زمینه است)، فیلم بدی نیست. اما عملا بعد از ضیافت، کیمیایی به رج زدن خاطرات و المان‌های آثار گذشته خود پرداخته است. همین ماجرا درباره «اجاره نشین‌ها» و «هامون» و «اسارا» ی مهرجویی و «ناخدا خورشید» تقوایی و «باشو غریبه‌ی کوچک» بیضایی و «خانه دوست کجاست» و «کلوزآپ» کیارستمی هم صدق می‌کند. اما این که صرفا به این دلیل که کسانی، به واسطه‌ی ساختن دو یا سه فیلم خوب در دورانی در گذشته، تا ابد انتظار قدر دیدن و بر صدر نشستن و کم‌تر از گل نشنیدن داشته باشند، نه منطقی است و نه حتی منصفانه.





چرا فیلم‌هایی که داستان جذاب دارند نمی‌فروشند؟

پرداخت سینمایی وقایع تاریخی، بازی سه‌سربرد برای مخاطب، سینماگرو سینمادار در گستره اکران جهانی است اما این معادله، در سینمای ایران چندان جا نیفتاده است. این بازی سه‌سربرد برای مخاطب، سینماگرو سینمادار در گستره اکران جهانی، نمونه‌های بسیار موفقی را به خود دیده است. از تایتانیک که دومین فیلم پرمخاطب و پرفروش تاریخ سینمای جهان است بگیرد تا گلادیاتور، لینکلن، اسپارتاکوس، تروی، دانکرک و ده‌ها فیلم دیگر، نه تنها چند میلیون مخاطب را در سراسر جهان به سینما کشاندند بلکه به آثار کالت تاریخ سینمای جهان نیز تبدیل شده‌اند. این معادله، در سینمای ایران چندان جا نیفتاده است. با نگاهی به جدول پرمخاطب‌ترین آثار تاریخ سینمای ایران، تنها اخراجی‌ها با بیش از ۵ میلیون و ۳۰۰ هزار مخاطب، واجد چنین شرایطی است. یعنی پرفروش‌ترین و پرمخاطب‌ترین فیلم ایرانی با محوریت درام‌تیزه کردن یک اتفاق تاریخی، توانسته به چنین توفیقی دست یابد. نکته قابل‌تأمل این آمار آن است که از میان ۳۷ فیلم پرمخاطب تاریخ سینمای ایران، تنها همین ۵ فیلم با محوریت اتفاق تاریخی ساخته شده است که آمار قابل‌توجهی محسوب نمی‌شود. این گمانه بر روی کاغذ، قطعاً به جواب می‌رسد اما نمونه‌های بسیاری در تاریخ سینمای ما بوده که نه تنها مورد توجه قرار نگرفته است بلکه با یک سقوط آزاد محض در گیشه مورد استقبال قرار گرفته است. یکی از مهم‌ترین فیلم‌های از این دست، غلامرضا تختی بهرام توکلی است که با ساختاری استاندارد به تولید رسید اما با آن که فیلم در جشنواره فجر با اقبال بالایی مواجه شد و در اکران نوروزی به نمایش درآمد اما نهایتاً با هزینه حدوداً ۹ میلیاردی تولید، کمتر از ۲ میلیارد تومان فروخت تا یک شکست محض را تجربه کند. اگر بخواهیم به علاقمندی تاریخی مخاطبان ایرانی در تمرکز بر روی ملودرام و کمدی تکیه کنیم، باز به فیلم‌هایی می‌رسیم که در این دو گونه تعریف می‌شوند اما باز هم شکست خورده‌اند. اگر هم بخواهیم پای کارگردان و بازیگران و گمنامی آنها را وسط بکشیم، می‌بینیم که بسیاری از فیلم‌هایی از این دست که با عوامل شناخته‌شده تولید شده بودند، شکست خورده و در مقابل، پروژه‌های بسیاری از عوامل گمنام، با اقبال بالایی مواجه شده است. مثلاً برای کمدی «اخراجی‌ها» که سرلیست آثاری از این دست است، مگر چند نفر از آن ۵ میلیون و ۳۰۰ هزار نفر، نام مسعود ده‌نمکی را شنیده بودند که آن استقبال افسانه‌ای از فیلم شکل گرفت. یافتن پاسخ این پرسش که در روندی معکوس از ساختار اکران بین‌المللی قرار دارد، می‌تواند علاوه بر تولید بیشتر آثار در این حوزه، گردش مالی گیشه سالانه سینمای ایران را نیز با رونق و شکوه بیشتری همراه کند.



حرف‌های متناقض عوامل خائن کشی

علی اوجی تهیه‌کننده فیلم خائن کشی درباره غیبت پولاد و مسعود کیمیایی بیان کرد: درباره نبود پولاد کیمیایی، چیزی نمی‌دانم، اختلافاتی از پیش وجود داشت که به این ماجرا منجر شد. درباره مسعود کیمیایی هم باید بگویم که ایشان پای خود را عمل جراحی کرده است. همچنین او کارگردانی ۸۰ ساله با ۵۵ سال سابقه فیلمسازی است، از آن‌جا که جشنواره بسیار جوان است و ۷ فیلم اولی داریم و طبیعی است که ایشان نخواهند در معرض قضاوت قرار بگیرند. من به عنوان تهیه‌کننده به نظر کارگردان احترام می‌گذارم و معتقدم باید جایگاه ایشان حفظ شود و هرچه باید گفته شود در نامه ایشان بوده است. مهران مدیری بازیگر این فیلم در ادامه گفت: جراحی پای مسعود کیمیایی بهانه بود و او دوست نداشت در نشست حاضر باشند. اما همین امروز ایشان را جراحی کردند.



نقد فیلم ضد / چشم در چشم یک منافق

فیلم «ضد» به کارگردانی «امیرعباس ربیعی» که با موضوع گروه تروریستی سازمان مجاهدین خلق، خروج مسلحانه آن در ۳۰ خرداد و انفجار دفتر مرکزی حزب جمهوری ساخته شده، با بهره‌گیری از یک درام عاشقانه، مخاطب را به دنبال خود کشیده و نکات تاریخی و تحلیلی مورد نظر سازندگان را بیان می‌کند. در حالی که بیش از ۴۰ سال است اصطلاح «منافق» به عنوان اسم خاص برای این گروه تروریستی به کار می‌رود، شاید کمتر فیلمی توانسته این گونه مفهوم نفاق و دورویی موجود در اعضای سازمان را برای مخاطب تبیین کند. فیلم حتی تا لحظات پایانی، مخاطب را در تعلیق و شک و تردید درباره هویت و جهت‌گیری واقعی نقش اول خود (سعید امیریان با بازی مهدی نصرتی) نگه می‌دارد و بیننده به‌گونه‌ای مواجهه با یک منافق را تجربه می‌کند. شاید منشأ قوت این شخصیت‌پردازی، مخلوط کردن زندگی و کنش تشکیلاتی، کاری و عاطفی شخصیت اصلی داستان است. فارغ از برخی ایرادها از جمله نام فیلم که اقتباس از یک فیلم سیاسی فرانسوی است و به نظر می‌رسد نتوانسته با مخاطب ارتباط برقرار کند، «ضد» در مجموع یک کار به نسبت خوش‌ساخت درآمده است اما حالا که برای گروه تروریستی مجاهدین خلق جانی نمانده، آیا می‌تواند باعث پیروزی انسان‌ها در دو قطبی انسانیت با تشکیلات‌های جدید شود؟